

محمد رضایین عبدالمطلب تبریزی

از مشهور علماء قرن دوازدهم هجری قمری است و بنا به خبر عسکری در قرن نهم در قید  
حیات بوده است ، شرح حال در ایام میرزا محمد حسن زکوی در بیان حجه شیخ عبدالمطلب قزوینی در  
تتمیم ذمیر الامیر و عبد الرزاق بیگ دینی در کتاب خود که یکی دروم به حجره الاعمال و دیگری بنام  
نصرتیان در است به تفصیل و حال نوشته اند و در بعضی از تذکره های خوشترین نیز نام او را در ذمه

خط طین آورده و از جمله اعلام سیده شسته اند .  
از ساگردین بدین ملا عبدالمطلب شیخ مهدی فتونی و قباقر مازندرانی و قباقر باقریه  
بود و از این یکی به خط چانه چهارم نیز گفته است مع ذلک از ذوق طایفه اخباریان را در است و به سلیقه  
این گروه از علماء سیده شسته نیز می نمود . فقیه و محدث و اسکالم و ادیب ماهر و سخنور بسیار  
بود با سه زبان ترکی و عربی و فارسی شمری لغت و در قلمو شمرش عربی شفا خنده می شنید  
خط را نیکو می نوشت و در این فن فاضل بجزیه وانی و است . استاد این فن دکن که در این دلاوی

سعی کرده و بجزیه انداخته اند در عبارات او در اعلام سیده سخن گفته اند .  
تفسیر و فقه نامه شرح میرزا جیم و میرزا خدیر لرن میرزا جعفر مقدم وزیر مرغه که با اعلام  
مناظره از مشهور است حکایت از نازلی و لطافت خط و استحکام و قدرت قلمش می کنند . هرگز در این  
هند به بکسر زاریه و مضمون آن با مقدم است : « محمد بن عبدالمطلب المدنی بالرضا » است .  
جز این ، هر نامی دیگر نیز با کمال نفوس مختلف از وی دیده شده است . این فقه نامه که  
در سال ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ هجری قمری در حیدرآباد نگارش یافته است مستتر اطلاق بسید از صاحب قرا  
وضیاع و عقاید و غایب است و کما کین و جامع است که این هر برادر با شرط مشروط در منزل است  
در دفتر فرزند و فرج آن شهر وقت نموده اند . و علاوه از تفسیر شخص او ، با هر چه برادرش اخذ  
ملا ابراهیم و احمد ملا احمید و غیر از آنها و علماء شهر تبریز که در میان آنها هر آقا سلیم و  
ملا ابوسعید مدرس دیده می شود محمود و افغان یافته است .

این ملا ابوسعید در نسخه زلاله تبریز بنام به روایت عبد الرزاق بیگ دینج در حجره الامیر  
در شب شنبه غره محرم سال ۱۱۹۴ و به روایت میرزا ابوالحسن سمری در تاریخ گلشن مراد در ۲۹ ذی الحجه  
سال ۱۱۹۳ و به نقل میرزا محمد حسن زکوی در کتاب بحر العلوم شب شنبه سلخ ذی الحجه سال ۱۱۹۳  
تاسه هجری اتفاق افتاده است به رحمت حق بر است .

خلاف رویت در وقوع این سخن ، دوم تکرار حادثه است و یکن ختلاف آراء منجانی وقت  
در قاعده دوم سال ، و بیست و نهم است .

مهر علی ابراهیم به طوریکه در شرح حال او در این کتاب مذکور شده به نظر مرتجع نفس آن  
چنین است : « و تلك حجتنا آيها ابراهيم » . هر ملا اسمعیل نیز به آن شکل نفس آن  
اینست : « و اذکوفی الکتاب اسمعیل » . این کی نیز گویا در همان سخن با همبر کثیر  
از بزرگان و از باب فضل و هنر شهید الهدم و « در زیر نقاب تراب محجب » شده است .  
مولانا محمد رضا رحمه الله علاوه بر همان و فضل مذکورده حلقه بسیار قوی و ذهن بی نهایت  
روشن و خشن است ، شیخ عبدالنبی قزوینی در توصیف حافظ و ذهن و قاعده او می گوید که در این جم  
صفت آسرو بود از آیات خداوندی با سر و جهد و کوشش فراوان در علم و در خطابه و سخنوری و سخن آرائی  
یکسای زمانه بود با بیان سخاوت قلب سمیعین را بر کرده خود می نمود ، قدرت بیان و ممانت و استحکام  
کلام او در سرده اعجاز بود . عبدالمترقی بیگ نبی که در میان فضلا و ادبای آن عصر معده و  
مشرفان به بلنجان است و بارها صحبت او در تبریز و سمرقند و قره باغ رسیده است پس لذت وصف زیاد  
در سوره و خط و تذکر و خطبت او می نویسد که : « ظرفا و بلغا و اجبا و آلبا بسیار دیده ام  
فاضل چون او درین سخن و نیز مانند من با هر در همه فن ندیدم » .

در لباس نقیض بکار می برد و به پاک و پاکیزگی آن اهتمام می ورزید ، در لغت بستان دارا  
سیاه لورا با این لفظ توصیف می کند : « فاضلی بلند قامت بود و چهره لباده ترمه و قلمکار  
بر روی هم می پوشید ، و شکوه و شخص ظاهری بعلو و شخص باطنی می پوشید ، و با دوستان کمال  
خوش چون شیر بستگی می جوید ، و بر بالای لباسهای خود ردای سفید و نازک که صاحب مادران نبود در بر  
می کرد و ظاهر آن به لطافت و پاکیزگی لباس بسیار سبک می بود ، و در تباری سفید و نازک بسته و پاکیزه  
بر سر می نهاد ، و حصانه چون خط مهموم در دست گرفته و به بخمرو تانای و حلیم و وقار قدم در راه می گذاشت  
... و در حقیقت این اطوار او را برانزده و در بحر فضل و دانش گوهر گر ارزنده بود ... » .  
تا آخر عمر در جان آرام نگرفت ، مانند کسی که در یک گشته خوش سر بهر درو بوزن  
می زند ، لذت شهری به شهری می رفت و لذت بیاری بیاید دیگر . در حقیقتی الآخر می نویسد : « ... بسرسن  
خاله از نور دولت و سوادی ریاست ظاهری نبود ، و گاه گاه به با صدیقان محرم نظر آن می فرمود .  
این تمنا آرزوی فاضلی بود پس ، شخص خیالی باقی و هوس .  
از دانش آنچه داد کم [از آرزوی می زند ] چون آسمان در حبس به بندگیس » .

در آداب عمل در تبریز بود « بنابر نادر موصوفه نهاد ، چند پیش از مردمان ازدحام کردند  
که به وصف می گنجینه » به عزم زیارت مشرف حضرت علی بن موسی علیه السلام از وطن بیرون شد  
و راه خرمین پیش گرفت ، چون به مشهد رسید و سفرش ختم شد و طاقم بزرگان و کویک  
بدور او گرد آمدند و حلقه از او شن را آویخته گوش کردند ، شامی و سایر اولاد و جهاد نادر پیش  
خاسته حرمی وی را بدوش می کشیدند . پس از چندی همپا بر سر راه شد و در این شهر که آن آفت  
دار است کریم خان زند بود به خانه عبد الرزاق ملک و نسک که با جمعی از امیرزادگان ، اولاد خاندان آذربایجان  
برسم گوگان بیگم می بردند هر دو که ، آوازه پیش نهاد ، صحبت نصیحت و محال نش به گوش بر  
دور و نزدیک رسید ، نرسن جمیع علی و فضلا ، مطرف آداب پیش پیش گردید ، در آذربایجان  
و خبرداری در شیراز نمود حاجت اترک که هیچ دورا همه و همه را مراد بود ، دورا به مسجدی که امام  
راتب آن شیخ عبده استی شریانی بود برزد ، سجاده شیخ را از محراب چیده به آسب نهادند و  
جای نماز مراد و مقدای خود را در محراب بجای کشیدند . هر دو از هر طرف آسب کردند ،  
شورن مطیم برخواست ، نظرف نصیب ترکان شد قهرا کرده و غار با غلبه از در حرم بجای آوردند ، و تا مدت  
امامت آن مسجد منصرفا یاد نقلی گرفت . خبر به نزد کریم خان برآمد چون سینه از محراب بزرگاری او  
به گوش خان زند رسیده بود ترحیب و تکریم نمود و در هزاره اکرام وی به لقب شیخ داد ، رفته رفته  
به اردوشن افزود و در حلقه حرمی شد تا منصب قضات کرد بر وی موفض کرده ، و حکم نافذ  
بر تمام خوانین و سرگردگان مقرر شد .

سزا آوازه استواری گان در تاریخ طوس مراد در باب از وراج ابوالفتح خان پسر بزرگ کریم خان زند  
با ظاهر هدایت از خزان و الی لیدان می نویسد : « جناب فیضیه کتاب شیخ عبده استی امام جمعه شیراز  
و حضرت شریعت استی پسر احمد صفای بزرگی حاجی عسکر ظفر بود ، آن محذره ... را با هزاره  
... ابوالفتح خان ... مقد قنچ استند ... » تاریخ این از وراج بنا به قطعه که از زند بگید در آن  
کتاب استنهاد شده است ماه ۱۱۸۵ هجری است . همچنان در وقایع سال ۱۱۹۲ در ضمن توصیف حسین  
محمد علی خان که یکی از هفت فرزند کریم خان است می نویسد : « ... به از انعقاد جمیع ، شیخ عبده استی  
امام جمعه شیراز زبان ... به قرائت خطبه قنچ گوید و سیرا خیار حاجی عسکر همایون به تلقین  
کلمات ایجاب و قبول قیام نمود ... »  
در زمان حکومت جعفر خان زند که در سال ۱۱۹۹ پس از مرگ علیراد زند بر کسی حکم  
نشد و در سنه ۱۲۰۳ کشته شد ، از اصنافان بیرون شد ، سیرکان و لرستان عراق عرب

گرفته به زیارت می هد مقدسه آن دیار شافت . و آن بود که آن اوقات سیحان پستی به به  
بود مقدم دورا با هزاره اکرام استقبال نمود ، چندی نیز در آن حلقه به سرور راهی گردت آن شد  
و در سنج دورد خندوان بن احمد خان بن سبحان ویری خان فرمانروای کرمان گردید و  
آنواع نوازس چهل دید ، از آنجا نیز باگرددی رحمت دارد آبریک شده بدنگ به صوب  
قره باغ هسار گشت و در قلعه نوشته شد آمده استقراریافت . برهم خدیخان جوهری والی  
قره باغ از نزولی این مهالی که نعمت غیر مرقب بود بسیار خرمند و شادمانی نه عود او و سایر  
أمرا در دروازه آن ولایت بجمع گرایدند و وظایف اخلاص و ارادت بی آوردند . وجود این  
مردم شریف به اعتبار قلعه فرزند ، در حقیقت قلعه با آن همه طمطراق به حین آن بن بزرگ  
که بن عین بنان بود کوچک می نمود . در سیمه قلعه بنا را جماعت نهاد ، به غیر رفت  
در فرزند شهر با همان بیان نافذ که به عود او چنان دست به اراد و خلاق پرده است ، علی و دانشند  
ان دیار از هر دو به مجلس دست یافتند و بعد بیست و دو روز بقیت برآمدند و سفیدی شدند . کافور  
و صبح خلاق مقدم مردم آن ولایت بود لذت شیرین

در گفتار آن درامی نویسد که : آن اوقات که آقا محمد خان قاجار « گرفتار اطوار  
ناخوار یعنی از برادران بود » و خزان آبریک با رسم ملک الطوالفر هر یک در ولایتی کوی فرمانروای  
می زدند . در کعبه خانی والی کرمان با پادشاه در تیره حمله می نمودند که کرمان را در دست به رو  
دا که کرد ، سلطان سلیم از سلاطین آل عثمان که « پادشاهی سلیم القلیب و دیندار و تجرید لندرز  
و عاقر و کدخدای و قال لندرس بود ، از این معنی با خبر شده به هر یک از حکام و خزانین آرزوی  
فرمان صادر نمود و به هر یک از آنها که ده من یا بیشتر بود خلعت گران بها و سه دیوق تهیه کرد و صحابت  
صالح افندی که از حجاب برابر مردمی شعر و ادیب مطلع بود از راه دست ، فرستاده مطابق دستور  
فرمان و خلایق را به هر یک از آنها رسانیده باز گردید . مضمون نامه چنین بود :

« والی کرمان با پادشاه روس در ساخته ، راه بدخلت آن فرقه را به تفسیر  
مکتب ، هرگاه این فرقه از قوه به فخر کرد اهلای روم و ایران را مسلمی و مشکورت دهد ،  
باید که خزانین بکسر کرمان اتفاق نمایند ، اگر بن را خزینه و لشکر ضرور گردد از دولت  
دوران عدت ، با هیچ وجه مضایقه نخواهد شد ، آماده باشد و اعلام کنند که لشکر و خزان

با یاسیان ذو الاقدار به سمت اجتناف فرستاده بود .  
 اما این خوانین نبود پرست و هوس روان را « کجا سعاد و سعادت در اقدام این کار  
 بود ، دکلم یک لذ آنها در کسب یک چنین شرفی تن به تمتعت آن دیگری می داد ، جان گران  
 و سخاوت از هم جداست . » در این میانند فرزند سلطان سلیم را مولانا بربری کرد . . . .  
 بر اثر تصرف خود و اظهار شوق ، تهنیت نکرته در جهاد ، قصیده ترکی به نظم آورده نامه ذریعت بمصوب  
 یکی از مردان صحیح برادر خود به سلامت خدمت سلطان فرستاد و در نامه ذریعت که اهل  
 وستان چند هزار نفر از جمده میدان مشند از دل و جان ، و کلاه عزیم و از راه سلطانند ، ابروی  
 که فریاد دم به خدمت اقدام نمایند . این چند بیت از آن قصیده است

بحر و بر بحر قیاس تک با نیک حکم از این روان سلطان سلیم  
 آل دروب یال مراده آت من بی بالان شاه یلان سلطان سلیم  
 آفتاب داد و دین خاقان عصر آسمان عز و شان سلطان سلیم  
 با جهان نجات و کام اولش مراد یارب اولسون کامران سلطان سلیم

در گفتار در امری نویسد که : « مولانا از کشف قریب و آفتاب و در قلعه سوسه سینه صبرش  
 به ننگ آمد ، عزیم خدمت خاقان مغفور محمد شاه عمود ، چون به بلده فرزین فرود آمد در آنجا از راه  
 مرودش در رسید و مریض شد و رحمت از روی پرست . فاضل خوش عقیده بود ، از لذت و اعتدال  
 بسیار به جناب حیدر کرد و آنکه از کوه دست و از بهارش این مغز مشهور می گردد . در علم فقه و حدیث  
 و لغت و آن عرب و اطلاع به حال جمال و عریضت و آداب و حساب جعفر ، دیکانه ، و در نظم و شعر  
 و خطب و آنست که طی زمانه بود . . . . »

وفات او را در این کتاب چند می بینیم در قرین می نویسد ، لیکن در ترجمه الاخبار که آن  
 مهم از مالیهات ذیلی است ، ملاحظه وفات وی را در نظر این شخص ساخته و می گوید : « . . . چون خاقان  
 مغفور محمد شاه قبا را در سنه ثانی و ثانیین بعد الالف عکس نسخ از این امرات حضرت لغت  
 علامه دوران از قلعه رست و در طران به خاقان کامران پرست ، بعد از درو به شرب  
 عذب مرود سلطان عاقبت محمد ، طو و کوی روح علوی آسایش از خدایت جهان پرستان  
 و با طوطیان طریقه ام آیین کرد . . . . »



که می گوید مؤلف آنرا در نه مجلد ضخیم تمام کرده است . مجلد دوم این کتاب که بخط خود مؤلف نوشته شده است در کتابخانه لکهنده این سطور موجود و حاوی جزوه اول از کتاب صوره است . در آغاز نسخه در بی چند زبان آمده ، مقدار موجود در هر نسخه هر دو صفحه تکمیل می شود ، تاریخ امام آن که ۱۱۷۸ است با لفظ مؤلف چنین است :

«... هذا آخر ما اردنا تالیفه من المجلد الثاني من مجلدات كتاب الشفا في اخبار آل المصطفى ، وهو الجزء الأول من كتاب الصلوة ، واقف الفرائغ من تالیفه يوم الجمعة ثالث شهر رجب من شهر سنة الف ومائة وثمان وسبعين ، وكان ذلك في الروضة الشريفة العلوية مواجهاً للقبور المنورة ، والضمير المطهر مع استقبال القبلة ، وأرجو من صاحب المرقد الشريف وهو أمير المؤمنين حقاً وصدقاً أن يجعله خالصاً له ، إذ هو وجه الله . وحرره هذه السنة مؤلفها المسكين محمد رضا بن عبد المطلب التبریزی عفی عنهما » .

در اینجا مؤلف بکسر دالره وضمیمت : « محمد رضا عفی الله عنده » صحیح است . و آن نسخه که در حضرت شرح برزیه محمد علی قاسمی طباطبائی در سمرقند این کتاب را در کتب خطی عظیمه محمد هفتم کتاب و حاوی کتاب تجارت نام کتاب و صدیاست . این نسخه نیز با خط خود مؤلف کتابت شده و با کلمات زیر شروع گردیده است :

« بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك اللهم يا من اسمي شفا ونشرك اللهم يا من ذكره دواعي . . . » . امام این نسخه به طوری که از لفظ خود مؤلف در جبر آن مستفاد می شود در روز جمعه هجرت ماه کلاک سال ۱۱۷۸ در نجف حضرت نیز فرموده است : اینست لفظ عجزت مؤلف در جبر آن . . . و کتب هذه النسخة بيده الجانية مؤلفه المحتاج محمد بن عبد المطلب المدعو بالرضا وفقه الله لما يحب ويرضى ، وكان سنة الفرائغ من التاليف ألفا ومائة وثمانية وسبعين . والمجد لله على ذلك ، والشكر له الى يوم الدين . . . »

در اینجا نیز مؤلف در همان روز در حضور آن جناب است : « محمد بن عبد المطلب المدعو بالرضا » . حضرت امیر صاحب شرح ۴ در ک طهران در جزوه چهارم کتاب التذكرة الى تصانيف السيد در زیر کلمه

«شفا فی اخبار آل المصطفى» از تعریفی که شیخ عبد الله بن قاسم باسط تفسیر بر این کتاب نوشته است  
بحث کرده بعضی از نسخ محدث کتاب را با باریکه مطبوعه خود مستر فی و بهای می چندین از نسخ  
اجازه بر لفظ نیز شماره می کند.

پسر صدر الدین محمد از شیخ میر علی بن سبزواری از آثار فقهیه مصر قلم کرده است، تاریخ طبعة  
عین میرزا و اطرافین او از امر او و ذرا جابجایی در از رعایت می کردند و به احکام حکم دی اعتقاد داشته  
فتاوی او در حدیث معتد امر بر شریعت و قطع و فصل دعوی خلافت مطبوع و منقاد بود.

فخر الفضلا صاحب صدر الفضلا که هر دو از علمای فقه طائفة بودند و هر دو در محله سرفاب  
سکن داشته بقية الماضین این خاندان علم بر سرفا بودند. مرحوم صاحب صدر الفضلا در کتاب نام او نیز  
محمد بوده در حدود عشر سوم نیمه اول قرن چهاردهم هجری با همراهی صلیت صاحب میرزا ابوالحسن صدر  
الاشرف ازاده زیارت شهید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودند هر دو از طریق ترویج رسیده بسیار  
خراسان شدند، آن مرحوم در یکی از توقفها راه آهن هنگام سوار شدن به قطار در کمر در کرده  
بود بسبب حرارت قطار به زیر چرخهای قطار بر روی کمر خود باقی نماند، هم در آنجا بر کمر می نشست.  
استیلاي عواض میرزا رضی در وجود شخص او در حدیثش در واقع این حادثه بی دخلت و دست  
رحمة الله علیهما

پسر بزرگ آن مرحوم میرزا محمد آقا نیز از علمای فقه بود، با پدر هم معرفت و الفت داشت و هم او را  
در خانه پدر در خارج کمر دیده بودم، بالغ بر پیش لقب و به صدر الفضلا معروف بود، در محله سرفاب  
می نشست و در کعبه الزون در آن محله به نام کعبه صدر الفضلا شهرت دارد خانه بسکن داشت.  
قطع و فصل دعوی در دفع اختلافات امانی آن عالی در محله او صورت می گرفت. امامت میرزا سرفاب  
صاحب کاظم میرزا از متفق داشت. از شیخ محمد بن هادی طبرانی بود، از بعضی مآثر تفسیر میرزا  
تدریس می نمود. خط انبوی می نوشت. بعضی از آثار محمد خاں قاجار در دل داشت. در که سلطان خود  
حکایت می کرد که بار اوقات که با محمد خاں در منزلت بسر می بردم گویا از محله و در العضا را محمد رضا  
خان می کرد که در محله علی او و یا به ضرورتی در کتبش صادر گشته و یا انانی به شخص وی متوجه شده بود  
که بعد از مدتی این سلفه، مورد تراخده آن سلطان کینه تری قرار گرفت چندانکه باعث بیماری  
او گردید منتهی مرگش شد.



این قصه را من در جای ندیدم ، در آنجا آمده مروده تعرضی به این مطلب نماندم  
مرحوم میرزا محمد صدر الفضلا در جزوات یافت در سینه سینه به خاک سپرده شد ، و دانش  
علی الظاهر در سال هزار و سیصد و شصت هجرت هجرت قمری الفاق فساد . با مرگ او فضیلت از  
این خاندان خفت بر بست رسیده علم و معرفت از آن دوران قدیم منقطع گردید .

( انجمن )